

تحلیل رفتار متقابل در داستان رستم و اسفندیار بر اساس نظریه اریک برن

روزا واعظی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات،

تهران، ایران

ساره زیرک

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده

مسئول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۸

چکیده

تحلیل رفتار متقابل (به اختصار TA)، یکی از نظریه‌های مطرح در روان‌شناسی نوین است که به موضوع سامان‌دهی رفتار در ارتباطات انسانی می‌پردازد. کاربرد این نظریه در تحلیل داستان‌ها می‌تواند راه‌کاری علمی و مؤثر برای بهره‌گیری از آثار گران‌سنگ ادبی باشد. از آن‌جاکه داستان‌های شاهنامه مضامین و موقعیت‌های مربوط به روابط انسانی را به‌خوبی انعکاس داده است، جای آن دارد که از منظر این نظریه نیز به آن نگریسته شود. در این پژوهش، داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه فردوسی در چارچوب روش توصیفی-تحلیلی و با سود جستن از رویکرد «TA» مورد بررسی قرار گرفت. نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که دلیل شکست روابط و شکل‌گیری پایان غم‌انگیز در این ماجرا، وجود آسیب‌آلودگی در ساختار روانی اسفندیار و نیز مهارها و سوق‌دهنده‌های موجود در پیش‌نویس زندگی او بوده است که عدم استقلال و ضعف در تصمیم‌گیری وی و نهایتاً پایان تراژیک داستان را در پی داشته است.

کلیدواژه‌ها: تحلیل رفتار متقابل، رستم و اسفندیار، آلودگی، شاهنامه.

مقدمه

داستان رستم و اسفندیار یکی از پیچیده‌ترین داستان‌های شاهنامه و «حاوی تعدادی از مهم‌ترین مسائلی است که در برابر انسان دنیای باستانی قرار داشته است و عجیب است که هنوز هم این مسائل تازگی خود را از دست نداده‌اند. تاروپود ماجرا ترکیب گرفته است از یک سلسله برخورد؛ برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل و تعبد، برخورد سرنوشت با ارادهٔ انسان و در پایان برخورد زندگی و مرگ» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۰: ۲۴). در داستان رستم و اسفندیار به دلیل برخورداری از بن‌مایه‌های تراژیک، مفاهیم استیلای سرنوشت، ارادهٔ پهلوانان و پایان غم‌انگیز نمودی برجسته دارد و این امر زمینهٔ نگاه روان‌شناسانه به این داستان را مهیا کرده است. هدف این مقاله توجه دقیق به نحوهٔ شکل‌گیری روابط متقابل و آسیب‌شناسی ساختاری حالات نفسانی در داستان رستم و اسفندیار است با رویکرد «TA». هم‌چنین پاسخ به این سؤال که پایان غم‌انگیز این داستان چگونه و در کدام منطق ارتباطی صورت‌بندی می‌شود؟

نظریهٔ «TA»^۱ توسط اریک برن^۲ روان‌پزشک آمریکایی-کانادایی در سال ۱۹۵۰ میلادی ارائه شد. این نظریه زیرمجموعهٔ روان‌کاوی محسوب می‌شود؛ اما درعین حال تفاوت‌هایی با آن دارد. رویکرد روان‌کاوی بر این فرض اساسی استوار است که بیش‌تر فعالیت‌های ذهنی در ناخودآگاه رخ می‌دهد؛ اما تئوری «TA» متمرکز بر ارتباطات و بخش خودآگاه روان است. هم‌چنین ویژگی برجستهٔ این نظریه، زبان ابداعی سادهٔ آن است که بسیار ساده‌تر از روان‌کاوی بوده و موجب سهولت درک آن می‌شود و افراد می‌توانند با به‌کارگیری مهارت و تکنیک‌هایی که این نظریه در اختیارشان قرار می‌دهد، به آسیب‌شناسی ارتباطات خود بپردازند و در جهت تغییر و بهبود آن گام بردارند.

پیشینهٔ پژوهش: در نقد ادبی از معیارهای نظریهٔ فروید، به‌ویژه مفهوم ناخودآگاه و عقدهٔ اودیپ بسیار استفاده شده است. به‌کارگیری این مفاهیم برای تحلیل شخصیت‌های داستانی، در نهایت مرزی را میان شخصیت سالم و ناسالم ترسیم می‌کند. به‌تدریج استفاده از روان‌کاوی در نقد ادبی شکلی نو به خود گرفت. مثلاً در رویکرد لکانی نگاه به

^۱Transactional Analysis^۲Eric Berne (1910- 1970)



ناخودآگاه معطوف به ساختار آن است؛ به نحوی که لکان ساختار ناخودآگاه را زبانی توصیف کرده و زبان که شامل هنجارها و ارزش‌های فرهنگی یک قوم است در پیچه‌ای برای شناخت فرهنگی آن قوم می‌داند. بدین ترتیب با این شیوه، تحلیل شخصیت‌ها جای خود را به تحلیل روان‌شناختی فرهنگی می‌دهد. قسمی دیگر از زیرشاخه‌های روان‌کاوی، روان‌شناسی تحلیلی یونگ است که در آن مفاهیم ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگوها و اساطیر، رفتار انسان را درون روان جمعی او ارزیابی می‌کند (یونگ ۱۳۹۲: ۲۶)؛ اما روی‌کردی جدید در روان‌کاوی ارائه شده است تحت عنوان تحلیل رفتار متقابل که تأکید آن بر مرز میان فرد سالم و فرد بیمار نیست؛ بلکه نگاه آن معطوف به آسیب‌شناسی روابطی است که در زندگی همهٔ انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها و فرهنگ‌ها جاری است. این نظریه فرمول‌هایی برای شناخت روابط میان انسان‌ها در اختیار می‌گذارد که نشان می‌دهد روابط متقابل افراد، صمیمانه (سالم) یا بازیابی تلخ (ناسالم) است. علاوه بر آن فرضی از سرنوشت در چارچوب این نظریه با نام پیش‌نویس زندگی معرفی می‌شود که در پیوندی تنگاتنگ با تراژدی قرار می‌گیرد (برن ۱۳۷۴: ۲۰۳). در الگوی پیش‌نویس زندگی و مهارها و فرمان‌های آن، پردهٔ ابهام و رازآلودگی از چهرهٔ سرنوشت کنار می‌رود و مشاهده‌گر، دلایلی قانع‌کننده برای روند ماجرا و پایان غم‌انگیز آن می‌یابد و چون سرانگشت اتهام به سمت شبکه‌ای از روابط درهم‌تنیده در بستر طرح‌واره‌هایی است که در دوران کودکی به شکل احساسی انتخاب شده‌اند، نه تنها از بار تراژیک ماجرا کاسته نمی‌شود؛ بلکه این روشنی، به زیبایی تراژدی نیز می‌افزاید.

در پژوهش‌های روان‌شناختی که تاکنون دربارهٔ داستان رستم و اسفندیار صورت گرفته است عمدتاً از مفاهیم فرویدی و یونگی استفاده شده است. به‌عنوان نمونه، در مقالهٔ کریمی (۱۳۹۲) نویسنده نمادهای کهن‌الگویی را در این داستان تحلیل می‌کند. در پژوهش کلاهیچیان (۱۳۹۵) نگارنده بر مبنای نظریهٔ آیزنک شخصیت اسفندیار را برون‌گرای در نوسان، میان پایداری و ناپایداری شناسایی می‌کند. در مقاله‌ای دیگر (نصراللهی، جنگلی ۱۳۹۶) نویسندگان بر مبنای استدلال آدلر، ساخت و پرداخت اسطوره‌های قهرمانی را در این داستان، جبران نوعی حقارت بشری در برابر جبر طبیعت معرفی می‌کنند: (ذیل عنوان دورهٔ دوقلوها). از دیگر پژوهش‌ها نیک‌روز و کریمی (۱۳۹۴) است که در آن شخصیت گشتاسب به‌عنوان نمایندهٔ کهن‌الگوهای سایه، عقده و نقاب موردتوجه قرار گرفته است. در پژوهش مهری (۱۳۹۴) ره‌یافتی لکانی مبنای کار

قرار گرفته و نقش پدر/ قانون در هویت‌یابی سوژه بررسی شده است. تاکنون پژوهشی درباره تحلیل شخصیت‌های شاهنامه بر اساس روش «TA» صورت نگرفته و تحقیق حاضر نخستین پژوهش از این سنخ در حوزه شاهنامه پژوهی است.

مبانی نظری: در روی‌کرد فروید ساختار سه‌گانه شخصیت، تحت عنوان‌های نهاد (اید)، من (ایگو) و فرامن (سوپرایگو) اهمیت دارد. دکتر اریک برن در «TA» بخش منِ روان (ایگو) را دارای حالت‌هایی سه‌گانه می‌داند و ضمن نام‌گذاری آن‌ها به «والد»^۱، «بالغ»^۲ و «کودک»^۳، تصویری از ساختار منِ روان ارائه می‌کند. شکل ۱ نمودار کامل شخصیت هر فرد است:



شکل ۱ الگوی حالات نفسانی (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۳۷)

هریک از این حالت‌ها، نظام به‌هم‌پیوسته اندیشه و احساسند که با توجه به انگاره‌های رفتاری آشکار می‌شوند. دکتر برن دو روی‌کرد برای تقسیم‌بندی حالات نفسانی در نظر می‌گیرد: کنشی و ساختاری. روی‌کرد کنشی مشاهدات رفتاری را تقسیم‌بندی می‌کند؛ درحالی‌که در روی‌کرد ساختاری خاطرات و روش‌ها ذخیره شده است. برای بررسی جنبه‌های بین فردی و ارتباطی، از روی‌کرد کنشی و برای بررسی مسائل درون‌روانی، روی‌کرد ساختاری به‌کار می‌رود. هر یک از جنبه‌های «والد»، «بالغ» و «کودک»، چه در روی‌کرد ساختاری و چه در روی‌کرد کنشی به اجزاء کوچک‌تر تقسیم می‌شوند؛ ولی حالت نفسانی جدیدی بیش

^۱Parent

^۲Adult

^۳Child



از آن چه گفته شد ایجاد نمی‌کنند. بدین ترتیب در روی‌کرد ساختاری عناصر تشکیل‌دهنده حالت نفسانی «والد» به موارد ذیل تقسیم‌بندی می‌گردد:

«والد درون والد» شامل مجموعه عقاید، ارزش‌های همگانی و ترجیحاتی است که شخص از والدین خود در زمینه‌های آیین، مناسک و ... نصیب می‌برد.

«بالغ درون والد» توصیفات در مورد واقعیت که شخص از والدین خود شنیده و از آن‌ها تقلید کرده است. این توصیفات ممکن است واقعیت عینی داشته باشد و یا برعکس منعکس‌کننده دریافت‌های غلط و خیال‌پردازی والدین از واقعیت باشد.

«کودک درون والد» احساسات، افکار و رفتارهای کودک درون والدین که درون‌فکنی شده و شخص مانند آن عمل می‌کند (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۷۷-۷۸).

تقسیمات حالت نفسانی «کودک» شامل:

«والد درون کودک» دستورات و تهدیدهایی است که در صورت اطاعت نکردن از مقررات وجود می‌یابند و اگر در ذهن فرد به‌صورت منطقی بررسی نشود بلکه با خیال‌پردازی‌ها به شکل جادویی ذخیره شود، محتوای این قسمت را تشکیل می‌دهد (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۸۵).

«بالغ درون کودک» همان پروفیسور کوچک است و نشان‌دهنده حالتی که فرد با احساس بصیرت و شهودی که دارد، می‌خواهد بدون زیر پا گذاشتن قانون به شکلی به هدف خود برسد و تعادلی میان دستور والد و خواست کودک برقرار کند (برن، ۱۳۹۴: ۱۲۳).

«کودک درون کودک» این بخش تمام انگیزه‌های ناگهانی را که طبیعتاً بر یک طفل عارض می‌شود شامل می‌گردد، به‌صورت رفتار قدیم دوران کودکی نه بدان صورت که والدین عمل می‌کردند؛ بلکه به‌صورت طبیعی (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۸۵).

روی‌کرد کنشی بر مبنای توصیف رفتاری «والد»، به «والد کنترل‌کننده»^۱ و «والد مهربان»^۲ تقسیم می‌شود و کودک از لحاظ رفتاری به «کودک سازگار»^۳ و «کودک طغیان‌گر»^۴ و «کودک طبیعی»^۵ تقسیم می‌شود (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۵۶).

^۱Controlling parent

^۲Nurturing parent

^۳Child adapted

^۴Rebellious child

^۵Natural child

آلودگی: «آلودگی»^۱ زمانی اتفاق می‌افتد که محتوای «والد» یا «کودک» یا هر دوی آن‌ها وارد حریم «بالغ» شود. اگر باورهای کسب‌شده را به‌عنوان واقعیت‌ها تلقی کنیم، دچار تعصب و پیش‌داوری می‌شویم که همان آلودگی «بالغ» به «والد» است. اگر تخیلات و احساسات را به‌عنوان واقعیت‌ها تلقی کنیم، آلودگی «بالغ» به «کودک» است و اگر پیام‌های والدی را بازنوازی کرده و با احساسات و تخیلات تأیید کرده و هر دو را با واقعیت اشتباه بگیریم، آلودگی دوطرفه خواهد بود. آلودگی را می‌توان به‌عنوان مداخله حالت نفسانی «والد» یا «کودک»، یا هر دو، در مرزهای حالت نفسانی «بالغ» توصیف کرد (جیمز و جنگوار، ۱۳۸۴: ۳۴۸).

روابط متقابل حالات نفسانی: هرچه بین دو فرد اتفاق می‌افتد، حاوی یک مبادله میان حالات نفسانی آن‌هاست. وقتی یک فرد به دیگری پیامی می‌فرستد، انتظار پاسخ یا عکس‌العمل دارد. تمام مبادلات را می‌توان به‌عنوان «مکمل»^۲، «مقاطع»^۳ و یا «نهانی»^۴ طبقه‌بندی کرد (جیمز و جنگوار، ۱۳۸۴: ۱۳۰). در تحلیل روابط متقابل، از الگوی حالات نفسانی استفاده می‌شود تا روند روابط مشخص شود. در رابطه مکمل همان حالت من که مورد خطاب قرار می‌گیرد، پاسخ می‌گوید. ارتباط مقاطع زمانی شکل می‌گیرد که پاسخ‌دهنده از حالتی که مورد انتظار پیام‌دهنده بوده است، پاسخ ندهد. ارتباط متقابل زاویه‌دار یکی از انواع تبادلات مقاطع است که احتمال دارد برای خارج شدن از ادامه رابطه برقرار شود و در نهایت به تبادلاتی می‌رسیم که در آن‌ها دو نوع پیام دخالت دارد؛ به‌نحوی که یک پیام نهانی در پس پرده یک تبادل از نظر اجتماعی قابل قبول پنهان می‌گردد. در این نوع تبادلات آن چیزی که تعیین‌کننده ارتباط است، پیام و پاسخ در سطح روان‌شناختی خواهد بود. با مشاهده رابطه‌های پنهان و دوسطحی در ارتباط‌های متقابل، بازی‌های روانی بین افراد کشف می‌شوند (هریس، ۱۳۸۹: ۱۱۲).

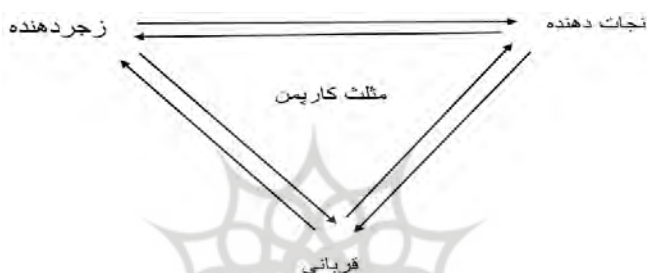
بازی‌ها: به‌گفته دکتر برن: «بازی رشته‌ای تبادل مکمل با هدف نهفته است که تا حصول به نتیجه پیش‌بینی شده و کاملاً مشخص پیش می‌رود» (برن، ۱۳۹۸: ۱۱). در هر

^۱Contamination^۲Complement^۳Crossed^۴Uterior^۵Games



بازی یک مثلث وجود دارد (مثلث کارپمن)^۱ که دارای سه ضلع است: آزارگر، نجات‌دهنده و قربانی (جونز استوارت ۱۳۹۳: ۴۸۵).

مثلث نمایشی کارپمن، یک نمودار ساده برای تجزیه و تحلیل بازی‌های روانی افراد است. هرگاه فردی به بازی‌های روانی می‌پردازد، وارد یکی از نقش‌های از پیش تعیین شده خود می‌شود. این نقش‌ها شامل سه گروه هستند: آزارگر، نجات‌دهنده^۲ و قربانی^۳. معمولاً فردی که بازی را آغاز می‌کند با یکی از نقش‌های نام‌برده وارد رابطه می‌شود. سپس در طول رابطه به نقش دیگری تغییر وضعیت می‌دهد (برن، ۱۳۹۴: ۴۱۶).



شکل ۲ مثلث کارپمن (استوارت و جونز، ۱۳۹۳: ۴۷۵)

پیش‌نویس:^۵ مرحله بعدی در تکمیل تئوری «TA» تحلیل پیش‌نویس زندگی است که عبارت است از برنامه مشخصی که فرد برای زندگی خود در زمان کودکی طراحی کرده و بر اساس آن تصمیم می‌گیرد که به چه جهتی حرکت و از چه مسیری عبور کند. یعنی در زمان کودکی پیام‌هایی که فرد درباره ارزش خود و دیگران دریافت می‌کند، تصویری از مفهوم و نقش خود در زندگی به او می‌دهد، بر طبق این تصویر او دست به رفتارهایی می‌زند که ممکن است از طرف خود یا والدین یا دیگران تقویت شود (بهرامی، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

شکل‌گیری پیش‌نویس در ابتدای زندگی به صورت غیرکلامی است. در این مرحله

^۱Karpman triangle

^۲Blamer

^۳Rescuer

^۴Victim

^۵Script

پیام‌های احساسی تحت عنوان «مهارها» در پیش‌نویس ثبت می‌شوند، در «TA» دوازده نوع مهار معرفی شده‌اند که مهار زنده‌نباش، مهم‌ترین آن‌هاست؛ اما به تدریج محرک‌های اخلاقی، با پیام‌های شفاهی والدین، تحت عنوان «سوق‌دهنده‌ها»^۱ وارد پیش‌نویس کودک می‌شود (جونز استوارت، ۱۳۹۳: ۳۲۷). مهم‌ترین سوق‌دهنده‌ها از این قرارند: کامل باش، قوی باش، دیگران را راضی نگه‌دار، عجله کن، قوی باش و سخت‌کوش باش (جونز استوارت، ۱۳۹۳: ۳۲۷). بازی‌ها و پیش‌نویس زندگی فرد، در نهایت مشخص‌کنندهٔ سرنوشت او خواهند بود. اصول یادشده در «TA» کمک می‌کند تا سه جنبهٔ احساس، تفکر و رفتار در ساختار شخصیت شناسایی شده و تغییر در آن امکان‌پذیر گردد؛ به طوری که بالغ کنترل را در دست بگیرد و انتخاب کند که چطور به یک انگیزه به بهترین شکل پاسخ دهد (جیمز و ساوری، ۱۳۸۲: ۴۴۷).

وضعیت‌های وجودی: آدر «TA» از حیث ساختاری بر مبنای تقابل دوجزئی «من و تو»، چهار وضعیت وجودی پیش‌نهاد می‌شود. این چهار وضعیت وجودی عبارت است از:

(I am not ok – you are ok)	«من خوب نیستم – تو خوب هستی»
(I am ok – you are not ok)	«من خوب هستم – تو خوب نیستی»
(I am not ok – you are not ok)	«من خوب نیستم – تو خوب نیستی»
(I am ok – you are ok)	«من خوب هستم – تو خوب هستی»

وضعیت‌های وجودی، حاصل دریافت‌های ذهنی هر شخص از واقعیت است. از لحاظ کیفیت، اختلاف بارزی بین سه وضعیت اول و وضعیت چهارم وجود دارد. سه وضعیت اول ریشه‌ای ناآگاهانه دارند، محصول حالت «والد» و «کودک» و بر پایهٔ احساسند؛ اما «من خوب هستم- تو خوب هستی» نتیجه‌گیری «بالغ» است بر پایهٔ اصولی که با شعور و منطق متعارف حمایت می‌شود (هریس، ۱۳۸۹: ۶۹).

^۱Injunction^۲Driver^۳Life states



بحث و بررسی

۱- تحلیل شخصیت اسفندیار

پیش از آغاز این داستان، اسفندیار پهلوان پرآزرم و دلاور شاهنامه را می‌بینیم که بارها برای رواج دین و آیین جنگیده است. پدرش گشتاسب بارها در تنگناها و نشیب‌ها از او یاری خواسته و در قبال آن به او وعده تاج و تخت داده است؛ اما هر بار پس از رسیدن به مقصود، نقض پیمان روا می‌دارد. درخواست کمک از جانب گشتاسب، یاری‌گری اسفندیار و پیمان‌شکنی گشتاسب و تکرار این مراحل، حلقه‌ای بسته را ترسیم می‌کند. گویی زندگی اسفندیار و کوشش‌هایش در این حلقه تکرار گرفتار شده است. واکنش اسفندیار نسبت به این بدعهدی، پذیرش‌گری و انفعال است تا حدی که در نوبت آخر که علاوه بر نقض پیمان از جانب گشتاسب، زنجیر اسارت نیز بر دستانش بسته می‌شود؛ اما او با وجود توان گسستن زنجیر، کوششی برای دفاع از خویشتن و یافتن راه نجات از خود نشان نمی‌دهد. این معادله تسلط و تسلیم، البته خمشی را در پی دارد که اگر به‌طور آگاهانه، اجازه و امکان ابراز می‌یافت، پایه‌ای برای یک طغیان سالم به شمار می‌رفت و تدریجاً جهت فکری وی را از انفعال به فعالیت تغییر می‌داد و موجب بلوغ روانی او می‌گردید. بدین ترتیب اسفندیار با سینه‌ای پر از عصیان و خشم نزد مادر می‌رود و اندیشه خویش را درباره تاج‌خواهی با او در میان می‌گذارد. تاج‌خواهی آرزویی مصرانه برای به دست آوردن استقلال و کوششی برای رها شدن از زنجیرهای وابستگی است. گشتاسب پس از آگاهی از گاه‌جویی فرزند، در رای‌زنی با جاماسب درمی‌یابد که در طالع فرزندش اسفندیار، پادشاهی نیست و او در سیستان به دست رستم کشته خواهد شد. بدین ترتیب درصد برمی‌آید فرزند را ره‌سپار نبردی کند که پایان شوم آن را می‌داند. گشتاسب که پیش‌تر، در روند تاج‌خواهی از پدر، با کوشش و برخوردارگی از کیفیاتی چون هدفمندی و استقامت، صلاحیت خویش را ثابت کرده و به اقتدار رسیده بود، اکنون با کم‌رنگ شدن آن کیفیات، احساس خطر می‌کند. گفت‌وگوی میان گشتاسب و جاماسب اگرچه شامل بررسی واقعیت موجود برای تصمیم‌گیری و البته نشان‌دهنده عقل‌زمامداری گشتاسب است؛ اما صدایی که در نهایت از آن شنیده می‌شود، فرمان‌پدیری خودکامه به پسری فرمان‌بردار است؛ فرمان‌تکان‌دهنده «زنده نباش!» اسفندیار با آگاهی مبهم از زندگی روبه‌زوال خویش و اسیر در دام تکرار، در آستانه تکراری دیگر است. او چشمان خویش را بر این تکرار نیز می‌بندد تا آن هنگام که به تیر رستم گشوده آیند و آن هنگام چهره

راستین سرنوشت را بنگرند. «تقدیر زمانه و آرزوی گشتاسب که در مرگ اسفندیار، این هر دو یکی است، به دست بی‌گناه رستم به انجام می‌رسد. گشتاسب مرد پیروز و رستم افزار دست این زمانه، جهان، روزگار، چرخ یا سپهر ناشناختنی و بیدادگر فردوسی است که راز رازها در نهان‌خانهٔ او پنهان است» (مسکوب، ۱۳۴۲: ۱۲۸).

اکنون با روی‌کرد «TA»، به تحلیل شخصیت‌ها در سطوح سازه‌ای، روابط متقابل، بازی روانی و پیش‌نویس زندگی پرداخته می‌شود.

شخصیت اسفندیار در محور و مرکز حوادث این داستان قرار دارد. تصمیمات او به داستان جهت می‌دهد و در نهایت، سرنوشت و پایان ماجرای اوست که اهمیت می‌یابد. هم‌چنین این شخصیت، پیونددهندهٔ دو شخصیت دیگر یعنی گشتاسب و رستم است. در بررسی شخصیت اسفندیار درمی‌یابیم که حالت‌های نفسانی، در رفتار و کلام وی، غالباً به شکل «کودک» و «والد» و تقسیمات این دو حالت نمایان می‌شود. او فرزند شاه گشتاسب و وابستهٔ به اوست و عدم استقلال، از دیدگاه «TA»، او را در جای‌گاه کودک قرار می‌دهد. اسفندیار علی‌رغم دلاوری‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیرش در اجرای فرمان‌های شاه، در نهایت از سوی گشتاسب رقیبی سرسخت تلقی شده و مورد بی‌مهری قرار گرفته است؛ اما وی خود را شایستهٔ تصاحب تاج شاهی می‌داند و اصرار او برای تحقق این آرزو، موجب می‌شود خواستهٔ قلبی و ندای وجدان خویش را نادیده انگارد. ضعف دیدگاه اسفندیار، در این نکته است که او برای استقلال، متکی بر نیروی درونی خود نیست و هنوز به تأیید نیروهای بیرون از وجود خویش نیاز دارد. این جنبه از شخصیت اسفندیار سبب می‌شود او در برخورد با گشتاسب، متناوباً میان حالت‌های نفسانی «کودک» و «والد» جابه‌جا شود و در نهایت کفهٔ ترازو به سمت حالت «کودک مطیع» سنگینی کند؛ زیرا خشم و ناامیدی در او بر عقل و منطق غلبه داشته و او را در چنگ احساسات گرفتار ساخته است. بیت‌هایی که در ادامه خواهد آمد به لحاظ تقسیم حالت‌های کنشی اسفندیار در برابر گشتاسب و رستم حائز اهمیت است.

مثال: شروع با والد سرزنش‌گر در زبان بدن و در کلام، در سه بیت نخست و کودک

مطیع در دو بیت بعدی:

سپهد بروها پر از تاب کرد	به شاه جهان گفت کز دین مگرد!
ترا نیست دستان و رستم به کار	همی راه جویی به اسفندیار
دریغ آیدت جای شاهی همی	مرا از جهان دور خواهی همی

ترا باد این تاج و تخت مهان مرا گوشه‌ای بس بود زین جهان
ولیکن ترا من یکی بنده‌ام به فرمان و رایت سرافکنده‌ام
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۰۵)

مثال: والد حمایت‌گر در دو بیت اول و والد سرزنش‌گر در رسانه غیر کلامی در بیت

سوم در برابر رستم:

کنون تو بدین رنج برداشتی به دشت آمدی خانه بگذاشتی
بدآرام بنشین و بردار جام ز تندى و تیزی مبر هیچ نام
به دست چپ خویش بر جای کرد ز رستم همی مجلس‌آرای کرد
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۴۳)

مثال: کودک مطیع در گفت‌وگو با گشتاسب، در این دو بیت به خوبی نمایان است:

بدو گفتم این بندهای گران به زنجیر و مسمار آهن‌گران
بمانم چنین هم به فرمان شاه نخواهم سپاه و نخواهم کلاه
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۰۰)

مثال: ابیات حاکی از حالت نفسانی کودک طغیان‌گر در اسفندیار خطاب به رستم:

به دانای پیشی نگر تا چه گفت بدان‌گه که جان با خرد کرد جفت
که پیر فریبنده کانا بود و گر چند پیروز و دانا بود
تو چندین همی بر من افسون کنی که تا چنبر از یال بیرون کنی
تو خواهی که هر کس که این بشنود بدین چرب گفتار تو بگروید
مرا پاک خوانند ناپاک‌رای تو را مرد هشیار نیکی‌فزای
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۶۴)

مثال: والد سرزنش‌گر اسفندیار در برابر رستم:

گر از گرز من باد یابد سرت بگریید به درد جگر مادرت
و گر کشته آیی به آوردگاه ببندمت بر زین برم نزد شاه
بدان تا دگر بنده با شهریار نجوید به آوردگاه کارزار
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۶۶)

مثال: حالت بالغ اسفندیار خطاب به رستم هنگام رای‌زنی:

گر اکنون بیایم سوی خان تو بوم شاد و پیروز مهمان تو
تو گردن بیچی ز فرمان شاه مرا تابش روز گردد سپاه
دگر آنک گر با تو جنگ آورم به پرخاش خوی پلنگ آورم
فرامش کنم مهر نان و نمک به من بر دگرگونه گردد فلک

و گر سر بپیچم ز فرمان شاه
بدان گیتی آتش بود جای‌گاه
ترا آرزو گر چنین آمدست
یک امروز با می پساییم دست
که داند که فردا چه خواهد بدن
بدین داستانی نشاید زدن
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۳۶)

تا زمانی که اسفندیار به اطاعتِ رستم از فرمان شاه امید داشته و در این راستا می‌کوشد، در حالت نفسانی «بالغ» و «والد حمایت‌گر» قرار می‌گیرد؛ اما آن‌گاه که در فراز و نشیب داستان، روابط با شیبی نه‌چندان ملایم به سمت تنش و ستیز پیش می‌رود، به تناسب آن، حالت نفسانی اسفندیار در برابر رستم، به «والد مستبد» و «کودک» تغییر می‌یابد و تا پایان نبرد بر این روند باقی می‌ماند. به‌عنوان مثال اسفندیار به رستم می‌گوید:

گر از گرز من باد یابد سرت
بگرید به درد جگر مادرت
و گر کشته آیی به آوردگاه
ببندمت بر زین برم نزد شاه
بدان تا دگر بنده با شهریار
نجوید به آوردگاه کارزار
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۶۶)

سرانجام با رخ دادن تقدیر ناگزیر، یا همان انتخاب خودخواستهٔ اسفندیار و پس از خم آوردن سرو سهی، حالت نفسانی اسفندیار در برابر رستم، به سمت «بالغ» میل می‌کند و او خود به حقیقت ماجرا شهادت می‌دهد:

بهانه تو بودی پدر بد زمان
نه رستم نه سیمرغ و تیر و کمان
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۴۱۹)

پیش‌تر ذیل مبحث آلودگی بیان شد که در حالت تعادل، میان حالت‌های نفسانی «والد»، «بالغ» و «کودک»، مرزهای مشخصی قرار دارد تا از تداخل محتوای این حالات جلوگیری کند. اگر یکی از این حالت‌ها قدرت و نیرویی بیش‌تر از دو حالت دیگر داشته باشد، این تعادل برهم می‌خورد. برای مثال اگر عقاید و تعصبات «والد» یا اطلاعات بررسی‌نشدهٔ قدیمی آن قوت گیرد و از طرف بالغ به‌صورت حقیقت تلقی شود، مرزهای شخصیتی فرد آسیب می‌بیند و این آلودگی به‌صورت تعصب بروز می‌یابد.

در شخصیت اسفندیار، حالت «والد درون والد» بر سایر حالت‌های وی، از حیث ساختاری غلبه دارد. «والد درون والد»، افکاری را شامل می‌شود که نسل به نسل انتقال می‌یابد و درون اندازی می‌شود. بنابراین افکارِ قالبی مطرح در کلام او و نیز حضور نوعی تعصب و عدم انعطاف در جهت‌گیری رفتار او، آلودگی «بالغ» به «والد» را نشان می‌دهد. در این‌جا چند نمونه از این افکارِ قالبی آورده می‌شود. اسفندیار در گفت‌وگو با کتایون:



چنین گفت با مادر اسفندیار که پیش زنان راز هرگز مگوی
 که نیکوزد این داستان هوشیار
 به کاری مکن زیر فرمان زن که هرگز نبینی زنی رای زن
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۲۹۵)

اسفندیار در گفت‌وگو با پشوتن می‌گوید:

چنین داد پاسخ ورا نام‌دار که گر من بییچم سر از شهریار
 بدین گیتی اندر نکوهش بود همان پیش یزدان پژوهش بود
 دو گیتی به رستم نخواهم فروخت کسی چشم دین را به سوزن ندوخت
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۳۸)

و باز در پاسخ به نصیحت‌های پشوتن می‌گوید:

همه رنج و تیمار ما باد گشت همان دین زردشت بیداد گشت
 که گوید که هر کو ز فرمان شاه ز پیچد به دوزخ بود جای‌گاه
 مرا چند گویی گنه‌کار شو ز گفتار گشتاسپ بیزار شو
 تو گویی و من خود چنین کی کنم که آن رای و فرمان او پی کنم
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۶۹)

نیز درجایی که اسفندیار در مورد اطاعت از شاه می‌گوید:

بدو یابم اندر جهان خوب و زشت بدویست دوزخ، بدو هم بهشت
 (فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۶۴)

در تمام بیت‌هایی که اسفندیار با تأکید بر وظیفه و اشاره به تقدیر، از پذیرش مسؤلیت زندگی خویش شانه خالی می‌کند، این آلودگی نمایان می‌شود. تعصب در فرمان‌برداری از شاه و توهم استیلای تقدیر، هر دو حاصل آلودگی «بالغ» با یکی از حالت‌های دیگر است. افراد متعصب ممکن است در اجرای هدف خود در حد‌نهایی فعال باشند؛ اما این یک فعالیت آزاد و خودآنگیخته نیست؛ بلکه تن‌دردادن به اطلاعات و پیش‌داوری‌هایی است که مورد بازبینی قرار نگرفته و پالایش نشده است و محتوای «والد درون والد» فرد را تشکیل می‌دهد و معمولاً به‌صورت افکار قالبی بروز می‌کند.

حالت نفسانی ساختاری دیگری که در شخصیت اسفندیار، نمودی جالب‌توجه دارد، حالتی است موسوم به «پروفسور کوچک». اگر شخصیت با بهره‌گیری از این حالت ساختاری، سعی کند تا مسیری هرچند خلاف قانون «والد» برای ارضاء خواسته قلبی خود بیابد، اما در ظاهر فردی خاطی شمرده می‌شود. این روش نشان‌دهنده حالت «پروفسور

کوچک» است. به نظر می‌رسد اسفندیار در برزخِ تعارضی که هر دو سویش منفی است، نه یارای سرپیچی از فرمان شاه را دارد و نه می‌تواند حسِ خویش را نسبت به پهلوانِ نام‌دار رستم، نادیده انگارد. سلوک او حرکت در مسیری میانه را نشان می‌دهد. حرکت به سمت سیستان و مذاکره با رستم و تهدیدهای کلامی و غیرکلامی، مانند فشردن دست رستم و نیز پافشاری بر نبرد در صورت عدم پذیرش بند از جانب رستم، همگی اشاره‌ای بر اطاعت او از گشتاسب است؛ اما حمله‌های او تنها در زمانی تیز می‌گردد و شدت می‌یابد که خبر کشته شدن دو فرزندش، مهرنوش و نوش‌آذر را دریافت می‌کند. اسفندیار رویین‌تن، تنها در لحظهٔ جوشش عاطفه و احساس، بارانِ تیرهای بی‌امان خود را بر سر رستم و رخسارید و پس از فروکش طوفانِ خشم که رستم را تا لبهٔ پرت‌گاهِ مرگ کشانده بود به او فرصتی دوباره بخشید. هرچند این مهلت در ظاهر نشان‌دهندهٔ بازی تقدیر باشد، در تحلیل رفتار متقابل، دلیلی بر تصمیم‌شهود و حالت نفسانی «پروفوسور کوچک» در اسفندیار است که دگرگونی در سرنوشت نبرد را موجب شد. ابراز مهر و علاقهٔ اسفندیار به رستم، حتی در حین نبرد، به این برداشت قوت می‌بخشد.

در ابیات پیش رو، حالت پروفوسور کوچک که یکی از تقسیمات حالت نفسانی کودک از لحاظ ساختاری است، به‌وضوح مشهود است:

مگر مغز و دل پاک بیرون کنند	فرامش ترا مهتران چون کنند
به فرمان شاهان بیاراستی	همیشه همی نیکویی خواستی
به گیتی فزون آید از گنج تو...	اگر برشمارد کسی رنج تو
برافروزم این اختر و ماه را	که من زین پشیمان کنم شاه را
روان و خرد رهنمای منست	پشوتن برین بر گواهی منست،
ولیکن همی از تو دیدم گناه	که من چند ازین جستم آرام شاه
ز فرمان او یک زمان نگذرم	پدر شهریارست و من که‌ترم

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/ ۳۱۵)

۲- تحلیل شخصیت رستم

مبحث نیروگذاری روانی در «TA» به این موضوع اشاره دارد که راز یک شخصیت سالم در کنترل و نگاه‌داشتن امور در دست «بالغ» است هم‌راه توجه به پیام‌های بازبینی‌شدهٔ والد و عواطف و احساسات کودک. آنچه بیش از هر چیز نشان‌دهندهٔ یک پارچگی روان رستم و شخصیت سالم اوست، شیوهٔ به‌کارگیری حالت‌های نفسانی



«والد» و «کودک» تحت کنترل و نظارتِ حالتِ نفسانی «بالغ» است. او احساس، نگرش و رفتاری خودمختار و مستقل دارد؛ زیرا دغدغه‌های «والد» را بدون تعصب تصحیح و تعدیل می‌کند، با خواست‌های «کودک» درون متعادل کرده و تصمیم می‌گیرد که برای کدام حالت نفسانی خود نیروگذاری کند. به همین دلیل تصمیم‌های رستم ممکن است خالی از خطر نباشد؛ ولی از حمایت بالغ بر اساس واقعیت‌ها برخوردار است. برای مثال وقتی سیمرغ رستم را از سرنوشتِ شومی که در انتظار کشندهٔ اسفندیار است، آگاه می‌کند این موضوع که پیام «والد درون والد» جامعه است، با واقع‌نگری تحت‌الشعاع خواستِ آزادگی قرار می‌گیرد. آزادگی برآیندی ترکیبی از قانون «والد» و خواست «کودک» رستم است که با در نظر گرفتن واقعیتِ مرگ زیستی و جاودانگی در نام، توسط «بالغ» او ارائه می‌شود. او درستی و راستی مسیر خود را با گفته‌های اکثریت نمی‌سنجد:

چنین گفت سیمرغ کز راه مهر	بگویم همی با تو راز سپهر
که هر کس که او خون اسفندیار	بریزد ورا بشکرد روزگار
همان نیز تا زنده باشد ز رنج	رهایی نیابد نماندش گنج
بدین گیتیش شوربختی بود	وگر بگذرد رنج و سختی بود

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۴۰۲)

و رستم نیز در پاسخ می‌گوید:

به سیمرغ گفت ای گزین جهان	چه خواهد برین مرگ ما ناگهان
جهان یادگارست و ما رفتنی	به گیتی نماند به جز مردمی
به نام نکو گر بمیرم رواست	مرا نام باید که تن مرگ راست

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/پانوش ۴۰۳)

با این توضیح، اقدام رستم مؤثر است و رویین‌تنی مانعی در برابر آن نیست؛ زیرا ارزش‌هایی بازبینی‌شده از آن حمایت می‌کند. در مقابل، دامنهٔ دید اسفندیار متوجه گذشته و آینده نیست و تنها محدود به زمان حال است. به همین دلیل به جای کشف رسالت و مسؤلیت فردی خویش مأموری معذور می‌شود و تحت عنوان وظیفه‌شناسی، رفتاری غیرفعال و متکی و محدود به یک روش در پیش می‌گیرد. در ابیات زیر، ویژگی‌های شخصیتی رستم مشهود است:

نرمش و فروتنی رستم برگرفته از حالت نفسانی «کودک درون والد»:

ز یزدان همی آرزو خواستم که اکنون بدو دل بیاراستم

که بینم پسندیده چهر ترا بزرگی و گردی و مهر ترا
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۲۴)

دعوت و وقت‌گذرانی در رفتار رستم که نشانهٔ «والد درون والد» است:

نشینیم با یک‌دگر شادکام به یاد شهنشاه گیریم جام
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۲۴)

مذاکره و چاره‌جویی در کلام رستم که نشانهٔ «بالغ» است:

کنون آنچ جستم همه یافتم به خواهش‌گری تیز بشتافتم
به پیش تو آیم کنون بی سپاه ز تو بشنوم هرچ فرمود شاه
بیارم برت عهد شاهان داد ز کی خسرو آغاز تا کی قباد
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۲۵)

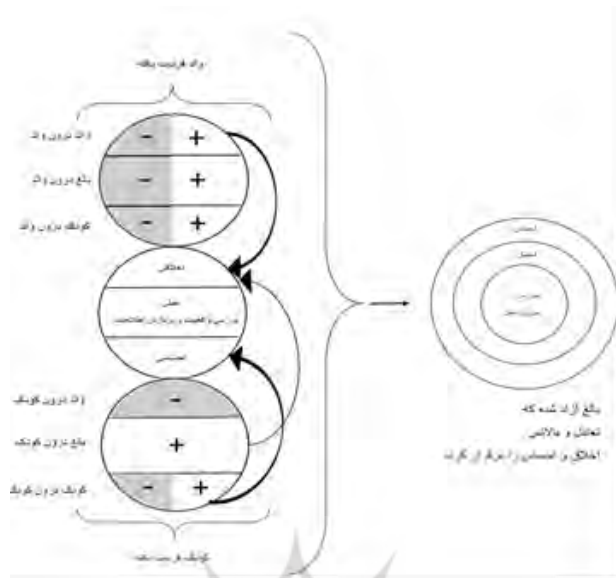
در ضمن توصیهٔ ملایم بر خردورزی و راستی‌جویی که نشان از «والد حمایت‌گر» دارد، رنگی از «والد کنترل‌گر» نیز در آن دیده می‌شود:

سخن‌های ناخوش ز من دور دار به بدها دل دیو رنجور دار
مگوی آنچ هرگز نگفتست کس به مردی مکن باد را در قفس
بزرگان به دانش بیابند راه ز دریا گذر نیست بی آشناه
همان تابش مهر نتوان نهفت نه روبه توان کرد با شیر جفت
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۲۶)

رجزخوانی‌ها بیان‌گر «والد سرزنش‌گر» است:

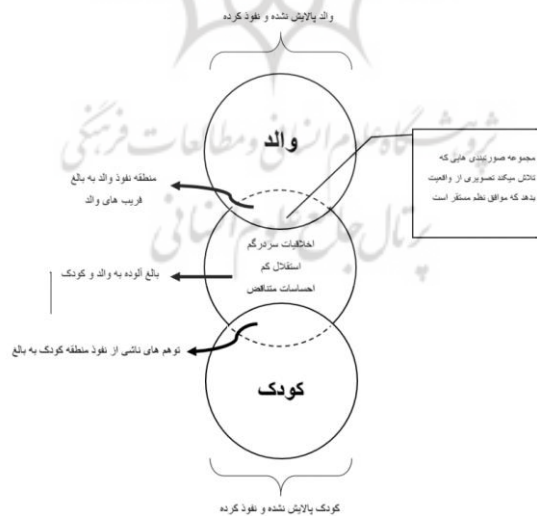
تو بر راه من بر ستیزه مریز که من خود یکی مایه‌ام در ستیز
ندیده‌ست کس بند بر پای من نبرفت پیل ژیان جای من
تو آن کن که از پادشاهان سزاست مدار از را دیو بر دست راست
به مردی ز دل دور کن خشم و کین جهان را به چشم جوانی مبین
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۲۶)

چنان‌که مشاهده شد رفتار و گفتار رستم همگی به نحوی متعادل، اصیل و بدون بازی‌های روانی برای حل تعارض به کار گرفته می‌شود.



شکل ۳ نمودار ساختاری شخصیت رستم

در نمودار ساختاری شخصیت‌ها، علامت‌های مثبت نشان‌دهنده عناصر و پیام‌های مفید فرهنگی، احساسی و رفتاری و علامت‌های منفی نشان‌دهنده عناصر مخرب، رفتارهای نامناسب و فریب‌ها و توهمات است.



شکل ۴ نمودار ساختاری شخصیت اسفندیار

۳- روابط متقابل و شروع بازی

در تمام گفت‌وگوهای این داستان، شاهد زنجیرهٔ روابط متقابل و نیز تأثیر آن‌ها بر یکدیگریم. در این‌جا به کشف و تحلیل شکل‌های رابطه و شیوهٔ تأثیرگذاری شخصیت‌ها بر هم در این داستان پرداخته می‌شود.

نخستین رابطهٔ متقابل اسفندیار و گشتاسب، با کلام اسفندیار به‌عنوان محرک آغاز می‌شود. اسفندیار ابتدا در حالت نفسانی بالغ واقعیت‌های موجود را مبنی بر فرمان گشتاسب و فرمان‌برداری خود بررسی می‌کند و «بالغ» گشتاسب را مخاطب قرار می‌دهد؛ اما در میانهٔ کلام، حالت نفسانی او تغییر کرده و والدانه «کودک» گشتاسب را توبیخ می‌کند:

مرا خوار کردی بگفت گرزم	که جام خورش خواستی روز بزم
ببستی تن من به بند گران	ستون‌ها و مسمار آهن‌گران
سوی گنبدان دز فرستادیم	ز خواری به بدکارگان دادیم
به زاول شدی بلخ بگذاشتی	همه رزم را بزم پنداشتی
ندیدی همی تیغ ارجاسپ را	فگندی به خون پیر لهراسب را

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۰۰)

سپس به حالت نفسانی «بالغ» به «بالغ» گشتاسب اطلاعات داده و پاسخ می‌طلبد. گشتاسب در واکنش به محرک ارتباطی اسفندیار با حالت نفسانی «بالغ» شروع کرده و در ابتدا پاسخی مورد انتظار اسفندیار می‌دهد؛ اما این واکنش، به تدریج به ارتباط در دو سطح میل می‌کند؛ به نحوی که تحت گفت‌وگوی «بالغ» به «بالغ» پیامی از «والد» گشتاسب به «کودک» اسفندیار فرستاده می‌شود تا با به دام انداختن عواطف اسفندیار، او را به کاری که می‌خواهد ترغیب کند. در حلقهٔ بعدی از این زنجیرهٔ روابط، این ارتباط متقابل مضاعف ادامه می‌یابد تا این‌که یک بازی تکراری طرح‌ریزی شود. همان‌طور که بیان شد، تبادل‌های پیچیده‌تر شامل تداخل فعالیت هم‌زمان بیش از دو حالت می‌شود:

ازین بیش کردی که گفתי تو کار	که یار تو بادا جهان کردگار
نبینم‌همی دشمنی در جهان	نه در آشکارا نه اندر نهان
که نام تو یابد نه پیچان شود	چه پیچان همانا که بی‌جان شود

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۳۰۲)



پاسخ گشتاسب تا به این ابیات «بالغ» به «بالغ» بود و از ابیات آتی ارتباط دوسطیحی می‌شود: در سطح اجتماعی «بالغ» به «بالغ» و در سطح روان‌شناختی «والد» به «کودک»:

مگر بی‌خرد نامور پور زال	به گیتی نداری کسی را همال
همان بست و غزنین و کاولستان	که او راست تا هست زاولستان
همی خویشان کهنتری نشمرد	به مردی همی زآسمان بگذرد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۲)

تا به این بیت‌ها می‌رسد که در آن محرک «والد» به «کودک» در سطح نمایان می‌شود:

ز من نشنوی زآن سپس داوری	که چون این سخن‌ها به جای آوری
نشانت با تاج در پیش‌گاه	سپارم ترا تخت و گنج و سپاه

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۳)

و با پاسخ «والد» به «کودک» اسفندیار ارتباط متقابل متقاطع شکل می‌گیرد:

به شاه جهان گفت کز دین مگرد	سپهید بروها پر از تاب کرد
همی راه جویی بداسپندیار	ترا نیست دستان و رستم به کار
ز گیتی مرا دور خواهی همی	دریغ آیدت جای شاهی همی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۵)

و سپس در ابیات بعدی اسفندیار رابطه‌ای را که برای لحظاتی متقاطع شده بود مجدداً به مسیر مکمل باز می‌گرداند و از «کودک» خود، به «والد» گشتاسب پاسخی مورد انتظار می‌دهد:

مرا گوشه‌یی بس بود زین جهان	ترا باد این تاج و تخت مهان
به فرمان و رایست سرافکنده‌ام	ولیکن ترا من یکی بنده‌ام

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۵)

۴- ردیابی پیش‌نویس زندگی اسفندیار

صرف‌نظر از روند ماجرا که نشان می‌دهد گشتاسب در پی آگاهی از سرنوشت محتوم اسفندیار و ناتوانی از تغییر این سرنوشت، اسفندیار را به زابل روانه می‌کند، پیامی که اسفندیار از پدر دریافت می‌دارد، این است: «وجود نداشته باش» و در راهت «موفق نباش»:

دریغ آیدت جای شاهی همی مرا از جهان دور خواهی همی
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۵)

بدین سان اسفندیار تحت تأثیر مهارهای پیش‌نویسی خود، به‌رغم بی‌گناه دانستن رستم و نیز آگاهیِ ضمنی از خواست و پیام پدر، مصرانه خود را در راه اجرای این فرمان، مأموری معذور می‌انگارد. او پیوسته تعارضی درونی را تجربه می‌کند که در این داستان تعارض درونی او در ماجرای رسیدن لشکر اسفندیار بر سر دوراهی و از حرکت بازایستادن شتر، نمادین شده است.

اسفندیار در هماهنگی با پیش‌نویس زندگی خود، به‌جای تفکر و اقدام به حل مسأله، به آرزو اندیشی و نادیده انگاری روی می‌آورد و می‌گوید:

چنین گفت کان‌کس که پیروز گشت سر بخت او گیتی‌افروز گشت
بد و نیک هر دو ز یزدان بود لب مرد باید که خندان بود
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۹)

طبق نظریهٔ «TA» «هرگاه به مشکلی برمی‌خوریم دو راه در برابرمان وجود دارد: یا می‌توانیم از نیروی کامل تفکر، احساس‌ها و رفتارهای خود به‌عنوان یک شخص بزرگ‌سال و مستقل بهره‌گیریم یا این‌که به پیش‌نویس خود برویم (جونز و استوارت، ۱۳۹۳: ۳۴۹). «اگر ما به پیش‌نویس زندگی خود برویم، احتمال دارد که آگاهی خود را نسبت به برخی جنبه‌ها و وضعیت‌های واقعی به دست فراموشی سپاریم و هم‌زمان ممکن است برخی دیگر از جنبه‌های مشکل‌این‌زمانی، این‌مکانی را برای خود بسیار بزرگ سازیم و به جای این‌که برای حل مسأله اقدامی به عمل آوریم به راه‌حل‌های جادویی که پیش‌نویس ما ارائه می‌کند روی می‌آوریم و با حالت نفسانی کودک خود امیدواریم که با انجام این راه‌حل‌های جادویی بتوانیم دنیا را به‌گونه‌ای تحت سلطهٔ خود درآوریم و در نهایت به جای این‌که فعال باشیم، نافع و بی‌تفاوت می‌شویم» (جونز و استوارت ۱۳۹۳: ۳۵۰).

با این توضیح، روشن می‌شود که اسفندیار در حال نادیده گرفتن است. نادیده گرفتن حالت نفسانی «بالغ» خود که همان نادیده گرفتن توان ارزیابی و اختیار اوست و از آن‌جاکه مواجهه با واقعیت بیرونی، برایش بیش‌ازحد ناخوشایند است گویی می‌خواهد با بی‌تفاوتی منکر وجود این واقعیت ناخوشایند شود و نتیجتاً موقعیت را نیز نادیده می‌گیرد. به دنبال نادیده گرفتن حالت نفسانی «بالغ» و موقعیت، رفتارهای نفاعالی را به شکل

آرزواندیشی و سازگاری بیش از حد و نهایتاً خشونت و عدم انعطاف نشان می‌دهد. بیت‌های زیر در بخش‌های مختلف داستان، شاهد این مدعاست.

آرزو اندیشی اسفندیار در گفت‌و شنود با کتایون:

بگویم پدر را سخن‌ها که گفت	ندارد ز من راستی‌ها نهفت
وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر	به یزدان که بر پای دارد سپهر
که بی‌کام او تاج بر سر نهم	همه کشور ایرانیان را دهم
ترا بانوی شهر ایران کنم	به زور و به دل کار شیران کنم

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۲۹۴)

سازگاری بیش از حد اسفندیار هنگام در بند بودن در گنبدان دژ در پاسخ به جاماسب:

بدو گفتم این بندهای گران	به زنجیر و مسمار آهن‌گران
بمانم چنین هم به فرمان شاه	نخواهم سپاه و نخواهم کلاه

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۰)

خشونت و عدم انعطاف در گفت‌وگو با رستم:

به رستم چنین گفت اسفندیار	که تا چند گویی سخن نابکار
مرا گویی از راه یزدان بگرد	ز فرمان شاه جهان‌بان بگرد
که هر کو ز فرمان شاه جهان	بگردد سرآید بدو بر زمان
جز از بند یا رزم چیزی مجوی	چنین گفتنی‌های خیره مگوی

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۴۱۰)

در این داستان اوج نادیده گرفتن، در رویین‌تنی اسفندیار مفهوم‌پردازی می‌شود. گویی او در کسوت رویین‌تنی واقعیت حتمی مرگ را نیز انکار می‌کند.

۵- روابط متقابل اسفندیار با رستم

رابطه متقابل اسفندیار با رستم در قدم اول نه رودررو، بلکه با پیامی است که اسفندیار از طریق سفیر خود می‌فرستد. در این پیام او ضمن بازشناسی مقام و موقعیت مستحکم گشتاسب و نیز اشاره به پیشینه درخشان رستم، فرمان گشتاسب و علت عزیمت خود به زاول را مطرح می‌کند. بنابراین پیام از «بالغ» اسفندیار «بالغ» رستم را مخاطب قرار داده است. رستم نیز با روی‌کردی سازگارانه از اسفندیار دعوت می‌کند که به ایوان او بیاید و ضمن گوش‌زد خدمات خود به شاهان گذشته، راه‌کارهایی برای حل مسأله

پیش‌نهاد می‌دهد. بنابراین یک رابطهٔ مکمل «بالغ» به «بالغ» بین هر دو شخصیت شکل می‌گیرد و این ارتباط هم‌چنان به صورت مکمل جریان دارد تا این‌که اسفندیار با نفرستادن دعوت نزد رستم، با حالت نفسانی «والد سرزنش‌گر» حالت «کودک» رستم را مخاطب قرار می‌دهد و رابطهٔ مکمل تبدیل به متقاطع می‌شود و تا پایان نبرد به همین شکل ادامه می‌یابد. در این زنجیرهٔ ارتباطی متقاطع، رستم رابطه را به شکل زاویه‌دار پیش می‌برد؛ به گونه‌ای که با حالت نفسانی «والد» به «کودک» در سطح رویین و والد به بالغ در سطح زیرین، «بالغ» اسفندیار را هدف می‌گیرد. وی از این طریق می‌خواهد، ضمن مطیع کردن «کودک» اسفندیار، «بالغ» او نیز را فعال سازد؛ اما اسفندیار غالباً در حالت والد سرزنش‌گر عمل می‌کند و گاهی نیز به حالت کودک می‌لغزد. مشکل ساختاری تعصب در رفتار او کوشش‌های رستم را بی‌نتیجه می‌گذارد.

رستم در اعتراض به نفرستادن پیام دعوت به اسفندیار می‌گوید:

بدو گفت رستم که‌ای پهلوان	نوآیین و نوشاخ و فرخ جوان
خرامی نیرزید مهمان تو	چنین بود تا بود پیمان تو
سخن هرچه گویم همه یاد گیر	مشو تیز با پیر بر خیره‌خیر:
همی خویشتن را بزرگ آیدت	و زین نام‌داران سترگ آیدت
همانا به مردی سبک داریم	به رای و به دانش تنک داریم
به گیتی چنان دان که رستم منم	فرورزندهٔ تخم نیرم منم

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۴۱)

ادامه می‌یابد تا:

نگه‌دار ایران و نیران منم	به هر جای پشت دلیران منم
ازین خواهش من مشو در گمان	مندان خویشتن برتر از آسمان
من از بهر این فر و آورند تو	بجویم‌همی رای و پیوند تو
نخواهم که چون تو یکی شهریار	تبه دارد از چنگ من روزگار

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۴۱)

هدف هر ارتباط متقابلی کسب نوازش و توجه است. نوازش عبارت است از توجه به حضور دیگری که ممکن است به صورت تماس جسمانی، نگاه یا کلامی باشد. نوازش مثبت، احساس مطبوعی را در فرد برمی‌انگیزاند که از ارتباط صمیمانه نشأت می‌گیرد؛ اما نوازش منفی احساس خوبی در پی ندارد و فقط در صورتی که وجهی از سازندگی در آن

باشد، می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. نکته مهم در تفاوت میان نوازش منفی و سرزنش والد مستبد این است که در سرزنش، عنصر تحقیر نمایان است؛ برخلاف نوازش منفی که در آن نفی رفتار بدون سرزنش صورت می‌گیرد.

اسفندیار در میان گفت‌وگو با رستم به نکوهش نیاکان و خوارداشت رستم مبادرت می‌ورزد. این رفتار علاوه بر آن که نوعی تهاجم کلامی شمرده می‌شود، ناشی از تسلط حالت ساختاری «والد مستبد» در اسفندیار است؛ حال آن‌که در بیان رستم، شاهد سرزنش و تحقیر دیگری نیستیم؛ بلکه در مواقع مقتضی، تنها نوازش منفی مشهود است. این نوازش منفی برآمده از حالتی بالغانه، برای متوقف کردن رفتار و کلام تهاجمی اسفندیار است.

۶- مثلث کارپمن در روابط متقابل اسفندیار و گشتاسب

زمانی که افراد تبادلات دوسطحی دارند و بازی می‌کنند، یکی از سه جای‌گاه قربانی، نجات‌دهنده و آزارگر را برمی‌گزینند. این سه جای‌گاه، سه رأس مثلثی را تشکیل می‌دهد که در تحلیل رفتار متقابل، به مثلث کارپمن موسوم است. بازی‌ها برای اجتناب از بروز یک احساس تلخ مانند ترس، خشم و... به‌طور مکرر انجام می‌گیرد. اگر یک اتفاق به‌طور مدام برای فرد تکرار شود، نشان از آن دارد که شرح صحنه‌ای نوشته شده و بر اساس آن بازی در حال اجرا است. محتوای هر بازی بر اساس نمایش‌نامه زندگی فرد نوشته می‌شود و فرد هر بار که دست به بازی می‌زند، ضمن تقویت محتوای پیش‌نویس خویش، وضعیت اساسی زندگی خود را نیز تأیید می‌کند. در این راستا یاری‌طلبی گشتاسب از اسفندیار، نجات‌دهندگی اسفندیار و شکستن پیمان گشتاسب، جای‌گاه خود را در سر قربانی، نجات‌دهنده و آزارگر مثلث کارپمن می‌یابند. ساختار قابل پیش‌بینی و تکراری بودن این رخداد، مؤید شکل‌گیری یک بازی است.

مثال ابیات برای تبادل یک سطحی:

به فرزند پاسخ چنین داد شاه	که از راستی بگذری نیست راه
از این بیش کردی که گفتمی تو کار	که یار تو بادا جهان کردگار
نبینم همی دشمنی در جهان	نه در آشکارا نه اندر نهان
که نام تو یابد نه پیچان شود	چه پیچان همانا که بی‌جان شود

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۲)

در ابیات پیشِ رو، روابط متقابل دوسطحی می‌شود و بازی شکل می‌گیرد. گشتاسب جای‌گاه قربانی را اتخاذ و از اسفندیار دعوت می‌کند تا در جای‌گاه نجات‌دهنده هم‌بازی او شود:

به گیتی نداری کسی را همال مگر بی‌خرد نامور پور زال
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۲)

تا می‌رسد به:

به شاهی ز گشتاسب راند سخن که او تاج نو دارد و ما کهن
به گیتی مرا نیست کس هم‌نبرد ز رومی و توری و آزادمرد
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۲)

در ادامهٔ گفت‌وگو، اسفندیار «بالغانه» شایستگی‌های رستم را خاطرنشان می‌دارد؛ اما گشتاسب با اتخاذ دیدگاهی تونلی، سعی دارد جنبه‌های مثبت عمل کرد رستم را نادیده انگارد.

۷- وضعیت وجودی شخصیت‌ها

گشتاسب که پیش از مرگ لهراسب، پادشاهی را با از سر گذراندن موانع به‌دست آورده بود، اینک اسفندیار را تهدیدی جدی تلقی می‌کند و سعی در کنترل او دارد. وضعیت اساسی شخصیت گشتاسب در زمینهٔ «من خوبم - تو بدی» استقرار دارد. اسفندیار که با وجود کوشش‌هایش بارها مورد بی‌مهری پدر قرار گرفته است، احساس تلخ طردشدگی را تجربه می‌کند؛ زیرا او خود را به تأیید گشتاسب نیازمند می‌بیند. وضعیت اساسی شخصیت اسفندیار در زمینهٔ «من بدم - تو خوبی» مستقر است. کناره‌گیری، مهر تأییدی بر موضع خوب نبودن است.

اسفندیار به گشتاسب می‌گوید:

ترا باد این تخت و تاج کیان مرا گوشه‌ای بس بود زین جهان
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵ / ۳۰۵)

افرادی که در وضعیت «من خوب نیستم - تو خوب هستی» قرار دارند، می‌توانند زندگی خیالی بیافرینند که پیرامون آرزوهای آن‌ها دور می‌زند؛ همان‌گونه که اسفندیار به مادر می‌گوید:

که بی‌کام او تاج بر سر نهم همه کشور ایرانیان را دهم



ترا بانوی شهر ایران کنم به زور و به دل جنگ شیران کنم
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵/۲۹۴)

که این افکار در حد خیال‌پردازی باقی می‌ماند.

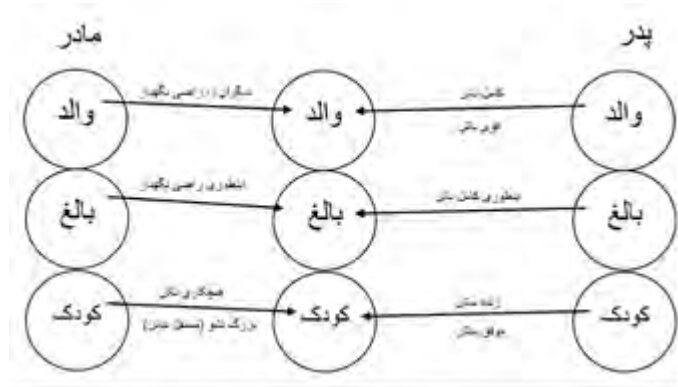
رستم واقع‌بین است. کوشش برای رسیدن به هدف و آنچه حق می‌داند و نیز ارائه راه‌حل و چاره‌جویی در موقعیت‌های فشارزا نشان از قدرتِ حالتِ نفسانی «بالغ» در زندگی او دارد. یکی از وجوه برجسته شخصیت رستم، شوخ‌طبعی و شادی نمایان در کلام و رفتار اوست. بدین ترتیب از میان چهار وضعیت زندگی، او در وضعیت آخر یعنی «من خوبم - تو خوبی» جای می‌گیرد.

۸- پیش‌نویس اسفندیار

اعمالی که در قالب بازی‌ها شکل می‌گیرد، طرح یک نمایش‌نامه را پیش می‌برد. فرد به‌گونه‌ای ناخودآگاه به سمت پایانی که برای این نمایش‌نامه در نظر گرفته است حرکت می‌کند. یکی از ویژگی‌های شخصیت گشتاسب قدرت‌طلبی اوست. این ویژگی موجب می‌شود که او دسیسه‌ها و بازی‌هایی را بارها کارگردانی کند تا محتوای نمایش‌نامه خود را که در آرزوی اوج بودن است تحقق بخشد؛ ولی این موفقیت هم‌راه با آرامش و شادی درونی نیست و شرح صحنه‌ای که در وضعیت «من خوب هستم - تو خوب نیستی» نوشته شود، ممکن است به‌ظاهر موفق و برنده باشد؛ اما فردی که این اعتقاد را دارد که همیشه باید یک پله از دیگران بالاتر باشد، نمی‌تواند در آرامش به‌سر برد.

اسفندیار در مرکز این تراژدی قرار دارد و تحت تأثیر وضعیت وجودیش، نمایش‌نامه‌ای را نوشته که در راستای فرمان «والد» است. او به سمت آن چیزی که خواست «والد» است کشیده می‌شود تا بتواند مورد تأیید قرار گیرد؛ حتی اگر این فرمان علیه فکر کردن باشد. بدین ترتیب می‌توان حدس زد که «سوق‌دهنده والد» در پیش‌نویس اسفندیار، دو مورد «سخت‌کوش باش» و «دیگران را راضی نگه‌دار» و «مهار پیش‌نویسی» او از جانب پدری که احساس محرومیت و تهدید می‌کند «وجود نداشته باش» است. بدین ترتیب اسفندیار داستان زندگی خود را بر این مبنا نگاشته است؛ داستانی که به او می‌گوید سخت‌کوش باش و به حد کافی قربانی باش تا مستحق اتفاق خوبی که خواهان آنی باشی؛ اما در نهایت زنده نباش. از آن‌جاکه این سناریو در دوره پیش‌زبانی فرد نوشته می‌شود، جنبه پیشینی به خود می‌گیرد. گویی پیش از تولد فرد برایش نوشته شده و رقم خورده است و در این حال نام سرنوشت به خود گرفته و

مستولی می‌شود. این‌گونه است که نمایش‌نامهٔ زندگی اسفندیار تا آخرین پرده یعنی مرگ اجرا می‌شود.



شکل ۵ نمودار پیش‌نویسی اسفندیار

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، بررسی حالت‌های نفسانی شخصیت‌های اصلی داستان رستم و اسفندیار و نیز طرح‌های ارتباطی میان آن‌ها نشان داد که هرچند هر دو پهلوان در بستر هویتی یک‌سان پرورش یافته‌اند و در ستایش نام و داد و خرد سخن‌ها رانده‌اند؛ اما روند تحول ذهنی در آن‌ها یک‌سان نبوده است. جنبه‌های «والد» و «کودک» در ساختار روان رستم بازیبنی و دوباره‌سنجی شده و عناصر مثبت هرکدام، آگاهانه از جانب او انتخاب شده است. در این حال جنبه‌های مثبت ارزش‌ها و آیین زندگی (از منطقهٔ والد) توأم با حس شهودی حقیقت‌جویی (از منطقهٔ کودک) معیارهای اخلاقی منسجمی را در دسترس او قرار می‌دهد. هم‌چنین او با حذف «والد درون کودک» که همواره فرد را به قهقرا و انفعال فرامی‌خواند، ارادهٔ خود را به جریان می‌اندازد و از گام نهادن به ناشناخته‌ها (تابوی کشتن اسفندیار) نمی‌هراسد. در شیوه و عمل او عناصر دل‌پذیری از احساسات و هیجانات و رفتارهای خودانگیخته مشهود است که علاوه بر اخلاقیات، تکیه‌گاه مستحکم احساسی اوست. در نتیجه این «والد» و «کودک» بازنگری شده، نه تنها منطقهٔ عمل بالغ را محدود نمی‌سازد، بلکه بالغ او در بررسی واقعیت‌ها و پردازش اطلاعات عینی، اخلاقیات و احساسات را نیز لحاظ می‌کند و سپس تصمیم می‌گیرد و مخاطرات ناشی از این تصمیم را نیز می‌پذیرد. بنابراین رستم انسانی است که می‌توان در او تصور استقلال، آزادمردی و توانایی داشت. اسفندیار به‌رغم آن‌که گرایش‌ها و ارزش‌های همگانی را هم‌چون نام‌جویی،

وفای به پیمان و انجام وظیفه و... فراگرفته است، وجود عناصر زیادی از افکار قالبی در سخنان وی، حاکی از آن است که او این ارزش‌ها را بدون به‌کار بستن، تنها دریافت و درون‌اندازی کرده است. بنابراین جنبه «والد درون والد» در ساختار روان او بازبینی شده نیست. در این حالت، فرایند اندیشیدن فرد هر لحظه در تهدید یک دگم قرار دارد. در رفتار و اندیشه و کلام او جابه‌جا عناصری از انتقاد و حقیقت‌جویی نسبت به شیوه و منش گشتاسب دیده می‌شود؛ اما این احساسات به‌رغم این که خصلت انتقادی دارند و بارقه‌هایی از مقاومت را نشان می‌دهد، در برابر سنگینی توهمات که بنیان ایدئولوژیک دارد (تبعات نافرمانی از شاه از لحاظ اصولی)، تاب مقاومت نمی‌آورد و در نهایت هم‌سو با نظم مستقر و قدرت عمل می‌کند و این امر آلودگی دوطرفه را نشان می‌دهد.



فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۹۰). *داستان داستان‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- استوارت، یان و ون جونز. (۱۳۹۳). *تحلیل رفتار متقابل*، ترجمهٔ بهمن دادگستر، تهران: نشر دایره.
- استینر، کلود. (۱۳۹۳). *سواد عاطفی و عشق*، ترجمهٔ حمیدرضا بلوچ، تهران: شباهنگ.
- برن، اریک. (۱۳۷۴). *تحلیل رفتار متقابل*، ترجمهٔ اسماعیل فصیح، تهران: نشر فاخته.
- برن، اریک. (۱۳۹۴). *بعد از سلام چه می‌گویید؟* ترجمهٔ مهدی قراچه‌داغی، تهران: نشر پیکان.
- برن، اریک. (۱۳۹۸). *بازی‌ها*، ترجمهٔ اسماعیل فصیح، تهران: ذهن‌آویز.
- جیمز، موریل و دورتی جنگوار. (۱۳۸۴). *برای خوشبختی و موفقیت آفریده شده‌ایم*، ترجمهٔ حسن قاسم‌زاده تهران: نشر علمی.
- جیمز، موریل و لوییس ساوری. (۱۳۸۲). *خویشتن جدید*، ترجمهٔ بهمن دادگستر، تهران: نشر دایره.
- رابرتسون، رابرت. (۱۳۹۵). *یونگ‌شناسی کاربردی*، ترجمهٔ ساره سرگلزایی، تهران: نشر بنیاد فرهنگ زندگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *شاهنامه*، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- کلاهیچیان، فاطمه. پناهی، لیلا. (۱۳۹۵). «روان‌شناسی شخصیت اسفندیار در شاهنامه»، *انجمن ترویج زبان فارسی*، دانش‌گاه گیلان، دورهٔ ۱۱.
- کریمی، فاطمه. (۱۳۹۲). «نقد روان‌شناختی شخصیت اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار بر اساس روان‌شناسی یونگ»، *انجمن ترویج زبان فارسی*، دانش‌گاه یاسوج دورهٔ ۸.

- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۴۲). *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: امیرکبیر.
- مهری، بهروز. (۱۳۹۴). «خوانش لاکنی از غم‌نامه رستم و اسفندیار»، *شعر پژوهی*، دانش‌گاه شیراز، سال هفتم، شماره چهارم، پیاپی ۲۶، صص ۱۴۱-۱۶۶.
- نصراللهی، یدالله و عاطفه جنگلی. (۱۳۹۶). «تحلیل روان‌شناسی اسطوره قهرمان و رویتنی در داستان رستم و اسفندیار بر اساس نظریه‌های آدلر و رادن»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال سیزدهم شماره ۴۸، صص ۲۶۹-۲۹۵.
- نیک‌روز، یوسف و فاطمه کریمی. (۱۳۹۴). «نقد روان‌شناختی شخصیت گشتاسب در داستان رستم و اسفندیار بر اساس روان‌شناسی تحلیلی یونگ»، *دوفصل‌نامه ادبیات پهلوانی*، دانش‌گاه لرستان، پاییز و زمستان، شماره ۴، صص ۱۱۹-۱۵۲.
- هریس، تامس. (۱۳۸۹). *وضعیت آخر*، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران: نشر نو.
- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۲). *مشکلات روانی انسان مدرن*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.